۱۳۷

Presented by :

حکیم محمد عثمان صاحب

محلہ حضرانہ

شہر صحیح

سورۃ ذالذی صفحہ ۵۹۷

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ابتدا سازم بنام پاک آن بی ابتدا — در رہ ادراک او ہر عقل را عجزا نہا

نیست در اثنا کس مسند بدانش احتیاج — غیر او ہرگز نباشد فاعلیت را سزا

ازلی امرش عالم گردید از جملہ خلق — ذات بی ہمتا چو خود یعنی محمد مصطفے

مغنی لفظ خدائی مدعائی امر کن — باعث ایجاد عالم سید ہر دو سرا

شورش عشق ازل ہمرلف مجنون اللہ و شد — شد شکن پیرای او صد شانہ ہمچون دا لضحے

نسبت آدم باد چون نسبت مصدر بفعل — کفتم انیک مجمل از نحوی بپرس این نکتہ را

خارج از حد عدد بردی صلوۃ ال احد — ہمبر آل پاک و اصحاب کرامش باصفا

۸۶۵۷

JAMIA HAMDARD
865
Ac. No
Date 22/9/08
LIBRARY

JAMIA HAMDARD

کز پی تسهیل حفظ مبتدی گردم بنحو
همچو اندک مایه خود نظم چند ابیاتها

تا نگیری خورده گر یابی در و لفظ سقیم
نیست آسان نظم کردن مسئله عربیه را

عامل اندر نحو صد بر قول شیخ ابد آویز
جمله لفظی اند الا معنوی از وی دو تا

پس بود لفظی دو قسم اول قیاسی جمله هفت
قسم ثانیش سماعی شد نود یک دان ورا

پس سماعی سیزده نوع است هر یک هر نوع
میشود تفصیل اینک یاد گیرش مجملا

نوع اول حرف جر مشهور اینها اند
کا مذ رب تا من عدا فی عن علی حتی لا

با و تا و کاف و لام و او منذ و مذ خلا
رب حاشا من عدا فی عن علی حتی لا

شرح هر یک میکنم حالا بتوفیق الله
از برای چند معنی آمد استعمال ها

استعانت هست و الصاق و قسم و هم بدل
پس بدان تعدیه و ظرفیه و سببیه را

تفدیه و تجرید و در معنی عن باشد کهی
نیز استعطا و از بهر قسم شد مطلقا

زائده باشد قیاسا بعد استفهام و نفی
پس سماعا در خبر کاهی کهی در مبتدا

نیز در مفعول و فاعل زائده شد بر سماع
پس بدان بهر قسم مخصوص لفظ الله تا

نیست هرگز جائز استعمال او بهر سوال
هم در و فعل قسم محذوف باشد دائما

سیما صدیق اکبر پیشوائی اهل دین — حضرت فاروق بنمودش عدالت اقتضا

آنکه خبر بروی نیاید اسم ذی النورین راست — سر این معنی که می فهمد بجز عقل رسا

آن شه مسند نشین صدر ایوان غدیر — شهسوار عرصهٔ حق تاجدار انما

شد بلا گردان او روح الامین پروانه وار — آن امیر المومنین شمع شبستان هدا

آنچه باعنوان بود نسبت معنون را همان — هست نسبت مصطفی را با علی مرتضی

مخزن علم الهی منشا فیض ازل — جانشین مصطفی زوج بتول پارسا

آنکه بر کرسی حریمش عصمت آمد پرده دار — غیر این دیگر چه باشد بضعهٔ خیر الوری

نیست جا تا نام پاکش بر زبان آورد نم — کو دهن سازد وضو صد کوزه از آب بقا

اصل آن یکتا دو گوهر کز پی اوصاف شان — عقل کل دارد بدیوار تحیر آشکا

هر دو در میدان عشق حق جری یکه تاز — آن یکی مسموم و آن دیگر شهید کربلا

زنگ نقش پاک شان تاریخ بر لوح وجود — بوسها بر جامه زد صد بار نقاش قضا

بندگی هر چهار اصحاب پیمبر رنگ خلاف — همچو بود در کل بیل دارم خفی و بر ملا

بشنو از سر کردهٔ ترد امنان عبد الرسول — سنی و حنفی غلام خاصه هر چار انا

در بود و معدود و چون مذ خمسه یا منذ خمسه
معنی ایشان بدان مجموع معنی من آید

هر دو را با اسم ظاهر اختصاص کامل است
شد مبرد اندرین معنی مخالف تا نیا

که ز اسما ظروف اند این دو پس معنی شان
اول المدة بکونی فی زمان قد مضی

در زمان حاضر و معدود و مدت گو ولی
گاه کسره میدهم هر دو جائز آمد مطلقا

بهر استثنا خلا حاشا عدا باشد ولی
گاه در معنی تنزیه است حاشای فتی

مثل حاشا الله یا حاشا که گوید در مثال
همبرین تقدیر لازم گشت اسمیه ورا

اکثر استعمال فعلیه بود در باقیین
پس بمفعولیه آمد نصب ما بعد این دو را

رب اکثر بهر تکثیر است در تقلیل کم
نکره موصوفه مجرورش باید غالبا

یا ضمیر مفرد و مبهم مذکر گشتن تمیز
نزد بصری نکره منصوب باشد مطلقا

بعد واو اضمار او اکثر بود لیکن ضمیر
نیست مذکورش کثیر اضمار او شد بعد فا

بعد بل باشد قلیل اکنون بدان افاده
کو درست اعراب زائده بمعنی ای فتا

پس بمفعولیه مجرورش بود منصوبه گاه
گاه مرفوع الما آمد بنا بر ابتدا

بعد او ماضی ست لفظا یا که معنی پس کجا
از عمل مکفوف می باشد بلی الحاق ما

بدان